

جان لاک؛ مناقشه‌های استعمار و اخلاق سرمایه‌داری

دکتر فرشاد شریعت*

تاریخ دریافت: ۸۶/۱۰/۰۸

تاریخ پذیرش: ۸۷/۰۲/۲۷

چکیده

این مقاله با بررسی فصل پنجم از رسالهٔ دوم حکومت بر آن است که نشان دهد که چرا و چگونه این فصل از دو رسالهٔ حکومت محور اصلی لیبرالیسم اقتصادی در نظام سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر، لاک در این فصل ضمن بحث از مالکیت کار با ارائهٔ یک توجیه اخلاقی از تصرف اراضی در مستعمرات آفریقایی ضمن پایان دادن به مناقشات استعمار راهکاری را پیش روی سیاست‌گذاران انگلیسی قرن هفدهم قرار داد که انگلستان را از سقوط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رهایی بخشید. به عبارت دیگر، لاک در تلاش است تا با ایجاد راهکاری عقلانی و نسبتاً اخلاقی، نشان دهد که اولاً، چگونه و چرا وسعت مستعمرات در آمریکای شمالی به لحاظ اخلاقی مجاز و ثانیاً با توجه به نفوذ رقبای اروپایی عملیاتی و عقلانی است. این بررسی ضمن تجزیه و تحلیل این مناقشه‌ها و نیز بحران‌های اقتصادی انگلستان در تلاش است تا منطق درونی نظریهٔ اقتصادی لاک را با توجه به رویکردی که سنت‌شکنان نظریهٔ اخلاقی لاک در دهه‌های اواخر قرن بیستم ارائه کرده‌اند، کشف و تفسیر کند.

واژگان کلیدی

لاک، استعمار، اخلاق سرمایه‌داری، مالکیت، لیبرالیسم اقتصادی

مقدمه

از زمان طرح «نظریه مالکیت» لاک در دو رساله حکومت، تاکنون تفاسیر مختلفی در باره عدالت لیبرالیستی و سرمایه‌داری لاک شده است که هر کدام از دیدگاه خاص داخلی یا بین‌المللی به این مسئله نگاه می‌کنند. همین مسئله و نیز پنهان ماندن چهره ژانوسی لاک در متعادل کردن نیازهای داخلی و مطالبات بین‌المللی و فهم نقطه طلایی اقتصاد در معاملات دو حوزه، بازخوانی لاک را در مطالعات اقتصاد سیاسی اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

جان لاک فیلسوف، سیاست‌مدار و اقتصاددان قرن هفده انگلستان، نخستین کسی بود که روح اقتصادی حاکم بر نظام سیاسی انگلستان را کشف و ضمن بازسازی آن در دو رساله حکومت، نظام امپریالیستی- لیبرالیستی انگلستان را بنا کرد. این نظام که با طرح آزادی منفی در اندیشه اقتصادی و با زیربنای رواداری و تساهل دینی در اندیشه سیاسی لاک شکل گرفت، بعدها با عنوان قوانین پایه‌ای کارولینا با تقسیم زمین در «دنیای جدید»، عملی و در طول یک قرن در محتوای قانون اساسی آمریکا فربه شد. از این رو، به نظر می‌رسد هرچند که اکنون نظام اقتصاد جهانی بسیار تکامل یافته و متفاوت از عصر لاک است، قواعد حاکم بر آن، مبتنی بر پایه‌هایی است که جان لاک با توجه به بافت کلان لیبرالیسم در قرن هفده بنا کرده است. شاید به همین جهت است که امروز پس از گذشت بیش از سیصد سال از نشر آثار لاک، جنبش دوباره‌ای برای بازخوانی مفاهیم سیاسی و اقتصادی این متفکر قرن هفده و یکی از بنیان‌گذاران اصلی نظام لیبرالیسم در غرب ایجاد شده است.

بررسی ادبیات جاری در آرای صاحب‌نظران لیبرالیسم اقتصادی لاک حاکی از آن است که اکنون پژوهشگران لاک‌شناس در جستجوی این سؤال هستند که آیا فصل پنجم- مربوط به آرای اقتصادی لاک در باب مالکیت مشروع- با سایر آرای وی در باب تفکر «جهان‌گستری لیبرالیسم» همخوانی دارد یا خیر؟ و اگر این گونه است، لاک چگونه توانسته است ابعاد نظریه امپریالیستی خود را با دیدگاه آزادی‌خواهانه خود پیوند دهد؟ این مقاله بر آن است که با بررسی یکی از عناصر اندیشه سیاسی لاک و رمزگشایی از چگونگی «جهان‌پذیری اقتصاد لیبرالیستی» نشان دهد که چگونه و چرا

بحث از مالکیت بر زمین و احترام به حقوق مالک، یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصادی لیبرالیستی و تشکیل نظام سیاسی لیبرالیسم است.

۱. مناقشه‌های اقتصادی استعمار

پیشینه چنین بحثی در اسناد تاریخی از زمان ملکه الیزابت و فتح و تصرف اراضی آمریکای شمالی آغاز می‌شود. در واقع، ملکه الیزابت کوشش کرد تا برای تسلط بر این اراضی عده‌ای را برای مهاجرت به آن سو تشویق کند و اراضی مستعمرات را با جمعیت انگلیسی‌تبار «پرجمعیت» کند. اما از آنجا که این کوشش‌ها بدون طرح و برنامه انجام می‌شد، عملاً کارآمد نبود و انگلستان در تجارت و دریانوردی از سایر رقبای اروپایی خود، یعنی اسپانیا، پرتغال، فرانسه و هلند، کماکان عقب مانده بود. در واقع، اولین حرکت منظم انگلستان به سمت اراضی در آمریکای شمالی، با طرح و برنامه شاه فیلسوف در دهم آوریل ۱۶۰۶م. خطاب به چند تن از نجیب‌زادگان انگلیسی صادر شد. جیمز به آن‌ها مأموریت داد تا مقدمات سکونت مردم انگلستان را در اراضی مستعمراتی شمال آمریکا «در ویرجینیا و یا سایر زمین‌های آن که پیشتر به وسیله شاه مسیحی و مردمش تصرف نشده باشد» (Millward 19, 1961, p169)، فراهم آورند.

هرچند این فرمان فتح‌یابی جدید محسوب می‌شد، جهان جدید، اندیشه‌ای جدید نیز طلب می‌کرد که جیمز اساساً با توجه به دیدگاه جهان‌شناسی اخلاقی و سنتی مختار نمی‌توانست به آن توجه کند؛ زیرا طرح جدید مبانی نظری جدیدی را طلب می‌کرد که اقتصاد مشروع در درون آن توجیه شود. هرچند که اخلاق پروتستانی فتح‌یابی برای موج بورژوازی باز کرده بود، کماکان جهات بردگی استعمار در این طرح که سایر رقبای اروپایی از آن بهره می‌جستند، با ایدئولوژی آزادی‌خواهی که موتور محرکه و وجه ممیزه ایدئولوژی‌های معاصر غرب محسوب می‌شد، در تعارض بود. لذا طرح جیمز نیز برای پرجمعیت ساختن مستعمرات با شکست مواجه شد. پس از آن بسیاری از بورژواهای تاجرپیشه سعی کردند برای تسریع این طرح و اقناع مخالفان به بحث و گفتگو نشسته، طرحی اخلاقی و متناسب با شرایط اجتماعی-سیاسی زمان خود ارائه کنند.

بحث اصلی مخالفان استعمار آن بود که آن‌ها فکر می‌کردند که رسیدگی به مستعمرات ضمن ایجاد هزینه‌های اضافی برای انگلستان، موجب می‌شود تا بسیاری از نخبگان جامعه به آن سو مهاجرت کنند. ضمن آنکه مستعمره تازه تأسیس نیز در نهایت از کشور مادر جدا می‌شد. لذا، منافع مالی و انسانی انگلستان همواره در معرض تهدید قرار داشت (Arneil, 1996, p.93)؛ ضمن اینکه هنوز پاسخ به پرسش‌های اخلاقی برخاسته از اقدامات استعماری بی‌جواب بود. راجر ویلیامز یکی از مخالفان طرح استعمار با صراحت می‌گفت که «شاه به هیچ وجه حق ندارد زمین‌های مستعمره را مورد بذل و بخشش قرار دهد؛ چرا که آن‌ها متعلق به قبایل سرخپوست است» (Holland Rose, 1929, pp.163-164).

در این مناقشه‌ها، نظریه‌پردازان طرح‌های استعماری، که توماس مان و جوسایا چایلد، از مهم‌ترین آنان به شمار می‌رفتند، بر آن بودند تا ضمن تشریح وضعیت اقتصاد بین‌المللی، منافع اقتصادی انگلستان در ماورای بحار را هم مورد تأکید قرار داده، با رویکردی اخلاقی نسبت به استعمار، افکار مخالفان طرح‌های استعماری را به خود معطوف کنند. محور اصلی بحث توماس مان، ارتقای قدرت اقتصادی انگلستان، در سطح جهانی بود؛ گرچه وی در بارهٔ چگونگی حرکت از شرایط ایستا و رسیدن به پویایی اقتصادی توضیح روشنی ارائه نکرده بود، در مباحث اقتصادی خود سعی داشت تا نشان دهد که تجارت مهم‌ترین منبع درآمد، و کشاورزی مهم‌ترین پشتوانهٔ اقتصادی است. و انگلستان با بهره‌گیری از صنعت دریانوردی و زمین‌های مستعمراتی خود می‌تواند با ایجاد تشویق و توسعه تجارت ماورای بحار خود، نه تنها صنعت کشتی‌سازی و دریانوردی خود را فعال کند بلکه با اعتبار تجاری خود، ارزش پولش را نیز افزایش دهد. به عبارت دیگر، «پولی که به مصرف تجارت برسد، خودش پول می‌آورد» (Mun, 1628, p.15). مان حتی کتابی هم در بارهٔ اهمیت تجارت و مراودات تجاری انگلستان و هند شرقی نوشت. او در آن کتاب از اهمیت تجاری خلیج فارس و موقعیت تجاری این منطقه نوشت و توضیح داد که اگر انگلستان بتواند وضعیت خودش را در آنجا تثبیت کند، تجار انگلیسی ضمن ارتباط با ترک‌های عثمانی و رونق دادن تجارت در منطقه (Mun, 1621, p.40)، می‌توانند ابریشم خام را از آنجا بارگیری

کرده، و از طریق راه دریایی به کارخانه‌های خود در انگلستان برسانند و بدین ترتیب کار شرکت هند شرقی هم، که از ابتدای تأسیس در اوایل قرن هفدهم همچنان کساد مانده بود، رونق می‌گرفت (Mun, 1621, pp.14-16).

قدم بعدی را برای تکامل این رهیافت، چایلد در کتاب «گفتمان جدید تجارت»^۱ برداشت. این کتاب، که در اصل جوابیه‌ای به مخالفت‌های توماس مانلی محسوب می‌شد، ضمن تقویت دیدگاه توماس مان، بر آن بود تا با تشریح چگونگی مراحل گذار و نیز پیش‌بینی صور احتمالی آینده، علاوه بر وحشت‌زدایی از متفکران اقتصادی انگلیس، برای تشویق انگلستان به حضور در بازار رقابت، امکان بازیگری انگلستان را، در میان غول‌های اقتصادی غرب، اسپانیا، پرتغال، فرانسه و هلند، به شکل روشن‌تری توضیح دهد. چایلد بر آن بود تا به صراحت نشان دهد که علی‌رغم شصت سال سابقه جهاننداری اسپانیایی‌ها، باز هم ترسی برای رقابت با آنها وجود ندارد (Child, 1740, pp.214-216).

طرح مهم چایلد آن بود که به ساکنان مستعمرات بفهماند که منافع آنها در این است که وابستگی خودشان را در سه جهت با کشور مادر حفظ کنند: اول، اینکه ساخت لوازم مهم دریانوردی و کشاورزی صرفاً در انگلستان انجام شود؛ دوم، کشاورزان محصولی را کشت کنند که مورد نیاز تجارت انگلستان باشد، و سوم، فعالیت کشتیرانی، یعنی حمل محصولات از مستعمرات با کشتی‌های انگلیسی باشد. چایلد برای تقویت ناوگان دریایی انگلستان پیشنهاد می‌کرد که این کشتی‌ها ابتدا به انگلستان آمده و کالاهای تجاری از آنجا به سایر نقاط اروپا حمل شوند. چنین مسئله‌ای موجب می‌شد که اولاً با شرایط سختی که برای استقلال مستعمرات به وجود می‌آمد، از وحشت مخالفان سیاست‌های استعمار نیز کاسته شود؛ و ثانیاً کشور مادر و ناوگان دریایی آن، که قدرت اقتصادی انگلستان به آن وابسته بود، روز به روز قدرتمندتر از پیش شود. طبعاً اگر انگلستان قدرتمندتر می‌شد، وضعیت مستعمرات هم روز به روز بهتر می‌شد. ضمن اینکه بازار گسترده‌تر کار می‌توانست روند روزافزون جرم و جنایت در انگلستان را نیز متوقف کند (Child, 1740, p.600).

چایلد برای اقناع مخالفان، در امکان رویارویی و رقابت اقتصادی انگلستان با چهار قدرت استعماری قاره آمریکا- اسپانیا، فرانسه، هلند و پرتغال- این طور استدلال می‌کرد که اسپانیا، با وجود صنعت پیشرفته دریانوردی و کشتی‌هایی که تعداد آن‌ها تقریباً چهار برابر تعداد کشتی‌های انگلستان است، آینده‌ای موفق نخواهد داشت؛ زیرا می‌خواهد تجارت را با گسترش اخلاق دینی پیوند داده و با اعمال زور و اقتدار سیاسی خود قوانین جامعه سیاسی- مذهبی اسپانیا را بر مستعمرات حاکم کند که در صورت ورود رقیبی چون انگلستان، که راهبرد مدارا و تساهل را در قوانین تجاری و بازرگانی خود اجرا می‌کند، به تدریج صنعت بازرگانی آمریکا در دست انگلستان قرار خواهد گرفت (Child, 1740, pp.217-218). شرکت هند غربی فرانسه هم چون تحت سلطه شاه و رفتار نامتساهل حکومت سلطنتی با ساکنان مستعمرات قرار دارد، همین وضع را پیدا می‌کند (Child, 1740, p.215). مستعمره هلند هم خطری ندارد؛ زیرا به لحاظ عدم مدیریت صحیح در حال استقلال از کشور مادر است (Child, 1740, pp.192, 221). لذا، تنها پرتغالی‌ها باقی می‌مانند که آن‌ها هم فقط بازار شکر در برزیل را در دست دارند، که رقابت با آن‌ها برای انگلستان چندان سخت نخواهد بود (Child, 1740, p.219). اما در این میان سیاست‌گذاران انگلستان با تدابیری منسجم، به گونه‌ای که صنعت دریانوردی، تنها در انحصار کشور مادر قرار داشته باشد و یک عملکرد متساهل، به گونه‌ای که مستعمرات از آزادی‌های مذهبی و سیاسی نسبتاً وسیعی برخوردار باشند، نه تنها توانایی فائق شدن بر غول‌های خسته را دارند بلکه از این طریق می‌توانند به ازای هر شغلی که در کشاورزی آمریکا ایجاد می‌کنند، چهار انگلیسی را در صنعت دریانوردی کشور مادر، یعنی انگلستان، به کار بگمارند؛ راهبردی که با روند تجارت و وسعت کشاورزی، جریانی خودافزاینده خواهد داشت؛ ضمن اینکه با ظهور اولین موفقیت‌ها ارزش پول انگلستان نیز افزایش می‌یابد (Child, 1740, pp.201-202). هرچند که چایلد شخصاً بر این باور بود که برای این کار مردمش در انگلستان نیاز به تبلیغات فرهنگی و آموزش اجتماعی وسیعی دارند تا به «بلوغ» برسند (Child, 1740, p.192).

لکن فارغ از تاریخی‌گری می‌توان مدعی شد که قبول یا رد طرح استعمار چندان به بلوغ فکری مردم انگلستان مربوط نمی‌شد بلکه قبل از آن لازم بود منظر جدیدی در

نگاه به جهان پیش روی ناظران به سیاست‌های استعماری ایجاد شود تا امکان فهم و اقناع نیز به تبع آن فراهم آید. به عبارت دیگر، عدم موفقیت‌مان و چایلد و سایر نظریه‌پردازان استعمار این بود که اساساً منشأ بحران را در رکود وضعیت اقتصادی انگلستان می‌دیدند، لذا تجویز ایشان در تبیین این راهکار بسیار راهبردی، تا ظهور نظریه اقتصادی لاک که در قالبی توجیه‌پذیر طراحی شده بود، قانع‌کننده به نظر نرسید؛ اندیشه‌ای که ابعاد وسیع‌الطیف آن در سال‌های بعد نه تنها رقبای غرب، بلکه رقیب سرسخت شرق، یعنی ترک‌های عثمانی را هم به زیر کشاند.

۲. لیبرالیسم اقتصادی

نظریه اقتصادی لاک از مالکیت مشروع بر زمین آغاز می‌شود؛ زمین‌هایی همچون زمین‌های بایر دوونشایر در آمریکای قرن هفده، که بی‌استفاده و «لم‌یزرع» مانده بود و کار هیچ انسانی روی آن دیده نمی‌شد؛ زمین‌هایی که متعلق به خدا بود و خدا آن را با تمام متعلقات طبیعی به بشر داد تا از زمین استفاده کرده طبیعت را مقهور نموده بر آن سلطه یابد. بنابراین لاک بر پایه محور اصلی نظریه خود یعنی کارولینا و نیز این باور که در آغاز وضعیت تمامی دنیا در کشف مالکیت بر زمین چون زمین‌های آمریکاست، در باب مالکیت، بر مبنای ارزش کار و مالکیت ناشی از آن، به بحث می‌پردازد (Locke, 1997, 49, p.301).

مالکیت لاک بر طبیعت و تصرف اراضی «غیرمملوک»، آن طور که در دو رساله آمده، ریشه در دو اصل بنیادی دارد که لاک هر دو اصل را از وضع طبیعی اخذ کرده است: اصل اول، در باب مالکیت مطلق خداوند است؛ همچنان که در وضع طبیعی مالک همه چیز بود. اما عقل طبیعی ایجاب می‌کند که همو به عنوان مالک مایشاء و مطلق که همه چیز را تحت مالکیت خود دارد، اجازه دهد تا انسان‌ها به واسطه «خلقت» مشترکاً این حق را داشته باشند که برای بقای خود از نعمت‌های روی زمین نیز بهره گیرند؛ وجوبی که با کتاب مقدس نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^۲ لذا هر کس بنا بر استعداد ذاتی خود، که از عقل و روند باز یابی آن در دایره محسوسات به معنی‌الاعم نشئت می‌گیرد، این توانایی را دارد تا با به کار بستن عقل مجرب، آزادانه کار کرده نیاز

خود را از زمین و نعمت‌های مشترک بشری مرتفع کند و کسی هم درازدستی به دسترنج او را نداشته باشد.

خدا که جهان را به انسان‌ها داده تا مشترکاً از آن بهره گیرند، به آن‌ها عقل نیز اعطا کرده تا با به کار بستن آن به بهترین نحو از زندگی و آسایش آن بهره گیرند. زمین و تمام چیزهایی که در آن است، برای حمایت و راحتی وجود او خلق شده است. تمامی میوه‌هایی که او تولید می‌کند، تمام چهارپایانی را که او روزی می‌دهد، از آنجا که همگی خود به خود [به واسطه نظم قبلی] با دست طبیعت ساخته می‌شوند، مشترکاً به نوع انسانی تعلق دارند و در ابتدا هیچ کس به طور انحصاری بر آن‌ها سلطه نمی‌یابد. بلکه دیگر افراد انسانی نیز در تمام آن‌ها شریک‌اند؛ زیرا آن‌ها همگی در وضع طبیعی هستند. و آن‌ها برای استفاده انسان خلق شده‌اند. با این همه، تخصیص آن‌ها به خود و استفاده از آن‌ها و نیز [تلاش برای] سودمند نمودنشان، به ابزار کار و حیازت انسانی نیاز دارد. میوه یا شکار که خوراک مرد سرخپوست است، به کسی تعلق ندارد و در عین حال، مال همه است. و وقتی که با حیازت به او تعلق گرفت، مال اوست و کس دیگری در آن شریک نیست و تا وقتی که او از آن برای حمایت از زندگی خودش استفاده می‌کند، دیگران هیچ حقی نسبت به آن ندارند (Locke, 1997, 26, pp.286-287).

لاک با مثال ساده‌ای که از محصولات دیمی زمین مطرح می‌کند، این گونه به اصل خود قوام می‌بخشد: او می‌گوید که میوه درخت بلوط یا سیب به کسی تعلق دارد که آن‌ها را جمع‌آوری کرده است. چنین موجبتی از آنجا پدید آمد که او با انضمام کار خود به آنچه که به او و هموعان او تعلق داشت، آن را از مشترکات عامه جدا کرده است. لذا آنچه که پیشتر به همه تعلق داشت، اکنون به اختصاص مال اوست و کسی نمی‌تواند به این دلیل که او قبل از جمع‌آوری آن‌ها رضایت دیگران را جلب نکرده، موجبت مالکیت وی را انکار کند. چه بسا که اگر قرار بود برای مصرف سهم ناچیز خود- که لطمه‌ای به مشترکات عامه نمی‌زند- اجازه بگیرد، تا قبل از جلب رضایت آن‌ها، او- با این همه نعمتی که خدا به وی بخشیده بود- از گرسنگی تلف می‌شد. از این رو کاری را که به خودش تعلق داشت، به میوه‌های بلوط، که به همه و از جمله خودش بخشیده شده بود، افزوده و همان «کار» جواز استفاده از آن را صادر می‌کند

(Locke, 1997, 28, pp.288-289). بنابراین «آب داخل پارچ مال کسی است که آن را از چنگ طبیعت آزاد کرده است» (Locke, 1997, 29, p.289). تفاوتی ندارد که کار انجام‌گرفته مستقیماً از شخص او و یا خادم مأجور او سر زده باشد.^۳ بر همین مبنا می‌توان ادعا کرد که «علفی که اسبم خرد کرده [و از گندم و یا جو جدا ساخته]، علوفه‌ای که خادم تراشیده و معدنی که خودم در جایی حفر کرده‌ام، اگر جزء مشترکات باشند، با حیازت، جزء اموال من محسوب می‌شوند» (Locke, 1997, 28, p.289).

با این مقدمه، لاک به طرح اصل دوم مالکیت، یعنی ممنوعیت تجاوز به سهم غیر، می‌پردازد؛ وضعیتی شبیه به همان تعریفی که او از آزادی کرده بود. به این ترتیب او «آزاد» است تا هر آنچه که می‌خواهد از طبیعت به خود اختصاص دهد، اما او «رها» نیست. با این معنا او باید به محیط اطراف و انسان‌های گرسنه دیگری که در اطراف او هستند، نیز توجه کرده به اندازه‌ای از سهم مشترک جدا سازد که قبل از فاسد شدن به مصرف برسند:

ممکن است کسی بخواهد به این ترتیب با نظر من مخالفت کند که اگر جمع‌آوری میوه بلوط و یا هر نوع میوه دیگر از روی زمین، ایجاد حق می‌کند، پس هر کس می‌تواند هر قدر که بخواهد در خورجین خود بریزد. من جواب می‌دهم که این طور نیست. همان قانون طبیعت که حکم مالکیت صادر می‌کند، برای آن نیز حدودی قائل شده است. خدا همه چیز را سخاوتمندانه در اختیار ما قرار داده تا از آن لذت ببریم.^۴ این ندای عقل است که با الهامات آسمانی تأیید شده است. اما حدود آن کجاست؟ در پاسخ باید اظهار داشت که فقط در صورتی می‌توان لذت برد و تا حدی می‌توان جمع کرد که مواد غذایی جمع‌آوری‌شده فاسد نشوند، مگر آنکه کس دیگری نتواند هیچ استفاده دیگری از آن به عمل آورد. در غیر این صورت حتی اگر کسی بتواند با کار بیشتر مقدار بیشتری را به خود تخصیص دهد، آن مقدار که می‌تواند مورد استفاده دیگران قرار بگیرد، اضافه از حدود بوده به کسان دیگر تعلق می‌گیرد؛ زیرا خدا نعمت‌های خود را نیافریده بود تا فاسد یا تباه گردند (Locke, 1997, 31, p.290).

لاک در گفتار خود در باب بهره‌گیری از اثمار و احشام در وضع طبیعی به هیچ وجه از محدودیت این منابع در طبیعت بحث نمی‌کند، حتی تصریح دارد که طبیعت بسیار بیشتر از آنچه که انسان کوشش‌مند^۵ و معقول^۶ می‌توانست جمع کند، در اختیار دارد (Locke, 1997, 31, p.290). و هر انسانی هر چقدر هم که کوشش‌مند بود، با ابزار ساده‌ای که آن روز در اختیار داشت، نمی‌توانست بیش از یک قسمت کوچک را به مصرف برساند. بنابراین همواره همسایگان نیز فضا و فرصت کافی برای کسب آذوقه و افزایش دارایی خود داشتند (Locke, 1997, 35-36, p.292)؛ «وضعیتی حدوسط، به گونه‌ای که او هم بر دارایی خود بیفزاید و هم کار او خسارتی به دیگری وارد نیابد» (Locke, 1997, 36, p.292) و این حد اعتدال، اساس و پایه مالکیت‌های خصوصی محسوب می‌شد^۷ (Locke, 1997, 35, p.292).

روشن است که لاک از این مقدمات منظور پراهمیت‌تر دیگری را در فراروی زندگی ساده و ابتدایی بشر در وضع طبیعی و اساساً مأمّن دیگری را معطوف نظر خود قرار داده است و آن چیزی جز مالکیت بر زمین نیست؛ که به این ترتیب توأمان مالکیت بر میراث زمین نیز حاصل خواهد شد. در اینجا لاک هوشمندانه با نتایجی که از دو اصل طبیعی خود بر مبنای آزادی در چارچوب گرفته بود، به آزادی در تصرف زمین منتقل ساخته نتیجه می‌گیرد که هر کس آزاد است تا هر قدر زمین که می‌تواند احیا کرده به زیر کشت برده و به خود اختصاص دهد، مشروط بر اینکه اول، قبل از او کسی روی آن کار نکرده باشد و دوم، زمین به اندازه کافی برای دیگران نیز موجود باشد؛ زیرا کسی که به قدر کافی برای استفاده دیگران باقی می‌گذارد، مانند آن است که اصلاً چیزی را برنداشته است؛ برای مثال، اگر یک رودخانه آب در جریان باشد و کسی با آن تشنگی خود را مرتفع سازد، دیگری احساس غبن نمی‌کند؛ زیرا هنوز یک رودخانه آب برای او نیز باقی است. بنابراین تا وقتی که زمین و آب کافی برای همه موجود است، اگر قسمتی از آن به دیگری اختصاص یافت، کسی مغبون نخواهد شد (Locke, 1997, 33, p.291).

شرط اول واضح است: در صورتی که کسی پیشتر روی آن زمین کار کرده باشد، آن زمین بر مبنای اصل مالکیت کار به مالک کار تخصیص یافته است

(Locke, 1997, 40, p.296)؛ زیرا پیشتر به اندازه کافی برای بهره‌برداری آماده شده و از این طریق زمین جزء اموال او به ثبت رسیده بود» (Locke, 1997, 33, p.291). بنابراین بعد از آماده‌سازی مرحله اول دیگر جزء حاکمیت مشترک محسوب نمی‌شود. شرط دوم نیز ریشه در تجاوز به سهم غیر دارد؛ زیرا تصرف زمین، بیش از حد نیاز، در صورتی که زمین محدود باشد، به مثابه آن است که طبیعت در معرض فساد قرار گرفته است؛ زیرا اگر او زمین‌های زیادی را بیش از حد نیاز به خود تخصیص دهد، حتی اگر هم بتواند آن‌ها را بکارد، نمی‌تواند محصول تولید شده را قبل از فاسد شدن به مصرف برساند. و حال «اگر او آن زمین را به خود تخصیص نداده بود، فرد دیگری آن را تصرف و محصولات آن را قبل از فساد مصرف می‌کرد» (Locke, 1997, 38, p.295). ناگفته پیداست که لاک اساساً چنین مالکیت مسرفانه‌ای را پیشاپیش باطل و زمین تصرف‌شده را کماکان در قلمرو حاکمیت مشترک می‌داند:

خدا جهان را مشترکاً به انسان‌ها داد... کسی که قسمتی را برداشته و به اندازه کافی برای دیگران نیز گذاشته، نباید مورد اعتراض قرار گیرد؛ مشروط به اینکه پیشتر کس دیگری آن را برای خود آماده نکرده باشد؛ زیرا در این صورت زمین مذکور در زمره حاکمیت مشترک محسوب نمی‌شود و از این جهت او حقی بر آن نخواهد داشت. ضمن اینکه زمین به اندازه کافی برای کار او هم موجود بوده است و اگر چنین عملی را روا دارد، او در واقع می‌خواهد از دسترنج دیگران استفاده کند؛ دسترنجی که حقی بر آن ندارد. در این میان زمین‌هایی هم که بیش از دانش عقلانی و توانایی جسمانی برای کار اخذ شده‌اند نیز، هر چند که پیشتر تصرف شده باشند، در زمره حاکمیت همگانی قرار دارند (Locke, 1997, 34, p.291).

به این ترتیب، تولید دیمی و دائمی طبیعت و وضع طبیعی و محدود بشر موجب می‌شد که او از قانون عقل و قانون طبیعت تخلف نورزیده و به حق همسایگان خود نیز تجاوز نکند. زیرا اولاً تخلف او کمکی به آسایش و رفاه بیشتر او نمی‌کرد و ثانیاً اگر احیاناً تخلفی از او سر می‌زد، به راحتی شناخته می‌شد و فوراً محکوم به مجازات می‌گردید (Locke, 1997, 37, p.295). بنابراین نظارت و سنجش انسان در وضع طبیعی بسیار ساده بود. او در حد توانایی خود سعی می‌کرد تا از میوه، و گوشت حیوانات

وحشی تأمین معاش کرده از رنج خود بکاهد. اما شرایط زندگی و عقل حسابگر این طور اقتضاء می‌کرد تا او برای آسایش و رفاه بیشتر، روزبه‌روز پیچیده‌تر عمل کرده معاش خود را با کار و ابزار مناسب‌تری تأمین کند (Locke, 1997, 35, p.292). لذا انسان، اولین ذخیره‌سازی حلال و طبیعی خود را با رام کردن حیوانات آغاز کرد؛ از این رو او هم بر مال خود می‌افزود و هم فسادی در منابع طبیعی ایجاد نمی‌کرد. تنها کافی بود که زمین کافی برای چرای چارپایان خود در اختیار داشته باشد و این مبدأ پیدایش ارزش زمین بود.

با این همه، زمین هنوز ارزش کاذب خود را نداشت؛ زیرا عملاً تفاوتی در تولید دیمی طبیعت و نیز الگوی مصرف، حاصل نیامده بود. بی‌شک این مسئله، همان گونه که لاک تأکید می‌کرد، ناشی از مصرف بدون اسراف بود؛ زیرا به این ترتیب هیچ گونه فسادی در طبیعت رخ نمی‌داد. تنها فرق موجود این بود که انسان با مالکیت بر انبار آذوقه متحرکی که فاسد نمی‌شد، احساس امنیت بیشتری می‌کرد. حتی تصرف زمین برای کشاورزی هم عملاً تفاوتی در ارزش قیمت زمین ایجاد نکرد؛ زیرا همه چیز بر مبنای ارزش کار تعیین می‌شد؛ ارزشی که حتی امروز هم ارزش واقعی زمین بر مبنای آن تعیین می‌شود (Locke, 1997, 36, p.293).

اما اختراع پول و موافقت ضمنی انسان‌ها بر سر ارزش زمین موجب شد که وضعیت دیگری بر قیمت زمین حاکم گردد (Locke, 1997, 36, p.293). از فحوای بیان لاک در چگونگی اختراع پول و قیمت‌گذاری کالاها با یک قطعه فلز زرد، این طور استنباط می‌شود که لاک مبانی ارزش‌گذاری فلزات قیمتی را غیرحقیقی اما گریزناپذیر دانسته است:

اختراع پول و موافقت ضمنی انسان‌ها بر سر ارزش زمین، موجب شد که انسان‌ها بتوانند مالکیت خود را بر زمین افزایش دهند. حال آنکه اگر عملاً چنین وضعیتی بر زمین حاکم نمی‌گردید، آن قدر زمین بود که حتی جوابگوی دو برابر جمعیت موجود باشد.... اما ضرورت تأمین معاش، موجب شد که اولین استفاده‌کنندگان از مشترکات عامه در جهان، مثل وضعیت امروز آمریکایی‌ها، نسبت به صرف تولیداتی که زودتر فاسد می‌شدند، محتاط‌تر کند؛ زیرا اگر به‌موقع به مصرف نمی‌رسیدند، فاسد می‌شدند.

اما طلا، نقره و الماس چیزهایی بیش از نیاز زندگی هستند و بر مبنای توافق، قیمتی نیز بر آن‌ها وضع شده است و می‌توانند زندگی انسان را مورد حمایت قرار دهند؛ ضمن اینکه خراب هم نمی‌شوند. بدین ترتیب از میان چیزهای خوبی که طبیعت برای حاکمیت همگان تولید کرده است (بر مبنای آنچه که گفته شد)، هر کس حق داشت تا هر چقدر که می‌خواست از آن استفاده کرده بر هر آنچه که کارش با آن آمیخته شده، ادعای مالکیت کند (Locke, 1997, 36, 46, pp.293, 299-300).

به این ترتیب، با اختراع پول دو اتفاق مهم شکل گرفت: اول، محدودیت طبیعی مورد بحث، جای خود را به کنترل ساختگی بشر و نظارت بر تقسیم اراضی تصرف شده داد و دوم، قابلیت تبدیل محصولات تولیدشده به پول، موجب شد که انسان کوشش‌مند و معقول بتواند کماکان به تولید خود ادامه دهد. لاک در اینجا بحث ساده‌ای را در باره ارزش زمین در انگلستان و مقایسه همان زمین با زمین‌های مشابه آمریکا در اراضی دوونشایر می‌کند که می‌توان آن را به عنوان صدور جواز برای تصرف اراضی بومیان آمریکا دانست؛ زمین‌هایی که بومیان غیرخردمند و راحت‌طلب آمریکا، به تعبیر لاک، به سستی در معرض اسراف قرار داده و خود را در وادی فقر و تنگدستی ناشی از آن رها کرده بودند (Locke, 1997, 37, p.294).

مثال لاک در باره افزایش قدرت خرید سکه انگلستان است که به سبب کار بر روی زمین حاصل شده بود.^۸ چندان روشن نیست که لاک مقیاس‌های خود را در مقایسه زمین‌های انگلستان با زمین‌های دوونشایر بر اساس چه آماره ارائه داده است، اما شیوه بحث او منطقی و منسجم است. او می‌گوید که کشاورزی و کار روی زمین گرچه ظاهراً قسمتی از زمین را اختصاصاً از حاکمیت مشترک جدا ساخته و تحت مالکیت خصوصی شخص مالک درآورده است، در عمل ده برابر، بلکه صد برابر بر وسعت اراضی مشترک توافقی می‌افزاید؛ زیرا با کاری که او روی زمین انجام داده، حداقل قیمت زمین مزروعی خود را به صد برابر اراضی بایر رسانده است. لذا با این استدلال او فقط یک صدم آنچه را که ساخته تصرف کرده است:

«یک جریب زمینی که کسی (با رعایت ضوابط) مخصوص خود زیر کشت برده، در مقایسه با زمین‌هایی که با همان حاصلخیزی معطل مانده‌اند، حداقل ده برابر برای

مشترکات عامه کم‌ضررتر است. بنابراین، کسی که برای افزایش آسایش و رفاه زندگی ده جریب زمین را به خود تخصیص داده است، صد برابر کم‌ضررتر است. در حقیقت او با کار خود ده جریب زمین را به صد جریب افزایش داده است؛ به این معنا که حتی نود جریب به زمین‌های مشترک افزوده است؛ زیرا او فقط ده جریب را زیر کشت برده است و حال آنکه در حقیقت کار او به اندازه صد جریب از زمین معطل برای عموم منفعت داشته است» (Locke, 1997, 37, p.294).

لاک از این بیان ساده نتیجه می‌گیرد که «کار، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده چیزهایی است که ما در این جهان از وجود آن‌ها لذت می‌بریم»^۹ (Locke, 1997, 42, p.297). او در اینجا برای توضیح مطلب خود، قسمتی از فهرست مفصل، مرکب از اجزایی را که برای تهیه یک نان لازم است برمی‌شمارد. اجزایی چون «آهن، چوب، چرم، پوست درخت، الوار، سنگ، آجر، ذغال، آهک، پارچه، داروهای خشک‌کننده، قیر، طناب، و تمام لوازمی که برای ساختن یک کشتی به کار برده می‌شوند تا کشتی آن کالاهای را به پای میز کار بیاورد» (Locke, 1997, 43, p.298). در واقع، برای ساختن این اجزاء کاری انجام شده است که بر قیمت نان تأثیر می‌گذارد. در غیر این صورت، ما به اجبار به جای نان، از برگ و میوه‌های درختان ارتزاق می‌کردیم (Locke, 1997, 42, p.297). بنابراین، اصلاً عجیب نیست که «انسان (به مثابه مختار و مالک جان، کار و اعمال خود) عنوان بزرگ‌ترین اصل مالکیت را به خود اختصاص دهد» (Locke, 1997, 44, p.298) و شاهد مثال لاک در این مورد وضعیت بومی‌های آمریکاست:

«هیچ مثالی روشن‌تر از این وجود ندارد که ملاحظه کنید آمریکایی‌ها علی‌رغم زمین‌های غنی خود در ایالت‌های مختلف، باز هم در فقر زندگی می‌کنند و نمی‌توانند از این همه ثروت برای راحتی زندگی خود بهره‌گیرند. مردمی که همچون انسان‌های دیگر آزادند تا از طبیعت بهره‌گیرند. به خصوص که طبیعت نیز غنای کافی در اختیار آن‌ها قرار داده است؛ خاک حاصلخیز و مستعدی که می‌تواند با ایجاد فراوانی، تأمین‌کننده معاش، آسایش و شادمانی آن‌ها باشد. لذا به سبب همین فقر کاری در میان آن‌ها، این مردم، یک صدم آسایش و رفاهی را که ما از آن لذت

می‌بریم، ندارند. از همین رو، شاه این سرزمین پهناور و غنی نمی‌تواند در معاش، مسکن و پوشاک خود حتی با یک کارگر انگلیسی برابری کند» (Locke, 1997, 41, pp.296-297).

۳. تجزیه و تحلیل مستندات

با مطالعه مناقشه‌های استعمار و نیز امهات مباحث فصل پنجم از «رساله دوم حکومت»، قضاوت در باب منطق درونی تفکرات اقتصادی لاک به عنوان یک آزادیخواه و نظریه‌پرداز آزادی مناقشه‌آمیز است. همین مسئله موجب شده است که لاک شناسانی چون وین گلوهر و باربارا آرنیل بر باور جاری در نگاه لیبرالیستی صرف بر اندیشه‌های لاک با نگاه تردیدآمیز مواجه شوند. در واقع، این گروه از لاک‌شناسان بر این باورند که فیلسوفان سیاسی کلاسیک، دیدگاه لیبرالیستی لاک را صرفاً از درون متن و با توجه به جریان‌ات آزادیخواهی در انگلستان اخذ کرده‌اند و سیاست خارجی و نیز سیاست‌های استعمارگرانه لاک را نادیده گرفته‌اند (Arneil, 1994, p.591). این گروه فارغ از متن «دو رساله حکومت»، ضمن ارائه شواهد و مدارک تاریخی، سعی دارند نشان دهند که پژوهشگران متقدم لاک، از آنجا که بیشتر ملاحظات خود را بر امکان افزایش حدود آزادی فرد در درون جامعه و با تمرکز بر تحلیل متن «دو رساله حکومت» معطوف داشته‌اند، اندیشه‌های لاک را هم که همزمان با جنبش‌های آزادی‌طلبانه در مقابل سلطه مذهبی کلیسا و سپس در مقابل سلطه سیاسی حکام خودکامه پدیدار شد، به این جنبش‌ها متصل کردند و لذا اصل اندیشه سیاسی لاک و منطق درونی آن را که برای تأسیس انگلستان با قدرت اقتصادی برتر تدوین گردیده بود، نادیده انگاشته‌اند. این گروه از پژوهشگران، همان طور که در بحث مناقشه‌های اقتصادی نیز آمد، ضمن ارائه شواهد و مستندات تاریخی، سعی دارند تا تصویر جدیدی از لاک، با توجه به تجارب او در مستعمرات ارائه دهند و به تبیین و تفسیر پرمایه‌تری از «دو رساله» نائل آیند. وین گلوهر در مقاله پژوهشی خود در «فصلنامه تاریخ عقاید» به مشارکت لاک در برده‌داری که لاک‌شناسان سنتی به اغماض از آن گذشته‌اند، اخلاق سیاسی لاک را در مظان اتهام قرار داد. گلوهر در این مقاله جنجالی، به اغماض لاک‌شناسان در مشارکت

توجه‌ناپذیر لاک در شرکت‌های برده‌داری و منابع مالی لاک پرداخته و نشان داد که لاک در دو شرکت تجاری برده‌داری، سرمایه‌گذاری کرده بود: یکی، شرکت آفریقایی سلطنتی، که لاک کمی بعد از تشکیل آن ششصد پوند سرمایه‌گذاری کرد، که در مقایسه با دو هزار پوند لرد آشلی که سومین سرمایه‌گذار شرکت محسوب می‌شد، رقم کمی نبود و دیگری شرکت سرمایه‌گذاران باهاما، که لاک یکی از یازده سهام‌دار آن بود، که بعدها با خرید سهام یکی از شرکاء و افزایش سهم خود، به مبلغی حدود دویست پوند، یک نهم شرکت را در اختیار گرفت. البته لاک تنها به این سرمایه‌گذاری‌ها اکتفا نکرد بلکه از حضور فعال خود در ادارهٔ مستعمرات و شرکت عملی در تجارت برده نیز سود می‌برد. در واقع، قوانینی که او در کارولینا طراحی کرده بود و اکثراً نیز بدون جرح و تعدیل به تصویب می‌رسید، او را با چهل و هشت هزار جریب زمین به یکی از زمین‌داران بزرگ کارولینا در مستعمرات آمریکای شمالی تبدیل کرده بود (Glausser, 1990, pp.200-203). لذا روشن است که پژوهش گلووسر سؤالات دشواری را پیش روی سنت‌گرایان قرار داده است.

آرنیل نیز بر این باور است که بحث اصلی لاک بر پایهٔ قدرت اقتصادی و رقابت با قدرت دریانوردی کشورهای چون هلند، اسپانیا و ناوگان‌های قدرتمند آن‌ها بنا شده است. در واقع، به زعم آرنیل لاک معتقد بود که انگلستان برای ورود به عرصهٔ رقابت اقتصادی با کشورهای قدرتمند زمان خود، ابتدا و قبل از هر چیز می‌بایست صنعت دریانوردی خود را برای سلطه بر دریاها تقویت کند. مهم نیست که این نظریات، آن طور که بخش اول با عنوان مناقشه‌های اقتصادی استعمار بیان گردید، از دیدگاه توماس مان و جوسایا چایلد، ریشه گرفته بود. مهم آن است که لاک توانسته بود تا این نظریه‌ها را در خور و مناسب جامعهٔ انگلستان سامان دهد. بنابراین، او نیز همچون مان معتقد بود که انگلستان برای رسیدن به ثروت باید پایه‌پای هلند حرکت کند و هر جا که مورد علاقه هلند است، در مقیاس وسیع سرمایه‌گذاری کند و مانند هلندی‌ها مقیم مستعمرات شود و کشاورزی کند، لکن برای این منظور انگلستان مجبور بود تا دریانوردی خود را تقویت کند و برای تقویت دریانوردی نیز لازم بود که انگلستان نیز مستعمراتی داشته و دائماً برای تجارت و بالا بردن توان دریانوردی در تکاپو باشد (Arneil, 1994, p.598).

اما لاک برای کسب ثروت، روش جدیدی داشت که ناشی از اندیشه «ویگی»^{۱۰} او بود. در واقع، او برای افزایش ثروت استفاده از شمشیر و نیز قهر و غلبه را که روش استعمارگران کهن بود، مردود می‌شمرد و تجارت و بازرگانی صلح‌طلبانه را تنها راه ممکن در عرصه رقابت می‌دانست. او در نامه‌ای که از طرف لرد آشلی به شهردار کارولینا نوشته، تصریح کرده است که:

«ما نه تجاوز و غارت را روا می‌داریم و نه معتقدیم که سودی برای مردم ما دارد. بنابراین، منفعت شما در تجارت و کشاورزی، هر دو با هم، نهفته است و اگر شما بتوانید با این سیاست (سیاست صلح‌آمیز) به مقاصدتان برسید، راه را برای دستیابی به تمام ثروت اسپانیایی‌ها در کل کشور هموار کرده‌اید» (Arneil, 1994, p.598).

آرنیل برای قوت تبیین خود در تأثیر «دو رساله» از سیاست خارجی انگلستان، توضیح می‌دهد که این اندیشه بر «دو رساله» نیز تأثیر داشته؛ زیرا لاک در فصل شانزدهم همین کتاب، طرح خود را با تاروپود دو رساله در هم بافته و در موضعی قاطعانه‌تر و صریح‌تر گفته است که:

«فاتح در مقابل کسانی که خود را در وضعیت جنگ با او قرار داده‌اند، قدرت مطلقه‌ای را کسب می‌کند که قادر است حتی جان مغلوبان جنگ را در اختیار خود بگیرد، اما حق تصرف مال آن‌ها را ندارد» (Locke, 1997, 180, p.388).

وی از زبان لاک چنین عقیده‌ای را برخلاف معمول و عقیده عجیب می‌داند و معتقد است که هیچ چیز آشناتر از این به ذهن نیست که استیلا و غلبه مالکیت را به فاتح منتقل می‌کند. اما لاک کاملاً هوشیار است که توسل به دریانوردی و تجارت به جای غلبه و جنگ هم به منافع انگلستان نزدیک‌تر است و هم راحت‌تر در بافت اندیشه سیاسی‌اش جای می‌گیرد. به این ترتیب، از نظر آرنیل لاک توجه‌گری است که به شمشیر و قهر و غلبه نیاز ندارد. در واقع، همان‌گونه که پیشتر تشریح شد، به نظر او جایی که میوه‌های درخت سیب یا بلوط در حال تلف شدن هستند، برای مصرف آنچه تلف می‌شود، آزادی وجود دارد و از اینجا با این توجیه انسان کوشش‌مند و معقول،

اجازه پیدا می‌کند تا در جایی که سرزمین زیادتر از جمعیتی است که آن را در اختیار دارند، حق غلبه و تصرف داشته باشند. به این ترتیب، انسان کوشش‌مند و معقول هر حصه از زمینی را که احیاء کند، بکار، شخم بزند، بذر بپاشد و در مجموع آباد کند و بتواند از محصولاتش، به نحوی که فاسد نشوند، استفاده کند، آن حصه را در قلمرو مالکیت خود قرار داده است؛ زیرا با کار خود آن حصه از زمین را از حاکمیت مشترک تمام انسان‌ها جدا ساخته است و به این ترتیب، و با توجه به اینکه سرخپوست آمریکایی چنین کوشندگی و عقلانیت را ندارد، برای ورود به جامعه آزاد انگلیسی در مستعمرات، جای پای هم ندارد (Arneil, 1994, pp.608-609)؛ زیرا او می‌گوید:

«هر انسانی حق دارد آنچه را که برای آن کار کرده به خود اختصاص دهد؛ زیرا در جایی که دیگران می‌توانستند استفاده کنند و نکردند، اگر عده‌ای بیایند و استفاده کنند، هیچ‌گونه خسارتی به کسی وارد نشده؛ به خصوص که برای دیگران هم این فرصت باقی است» (Locke, 1997, 37, p.294).

به این ترتیب، آرنیل ضمن تجزیه و تحلیل دیدگاه اقتصادی لاک، نتیجه می‌گیرد که لاک نه تنها چون مان و چایلد، طرفدار سیاست‌های استعمار، بلکه با توجه به مستندات گلوستر، خود طراح و سازمان‌دهنده چنین وضعیتی بوده است. البته لاک برای برقراری نظم و ایجاد تعادل در مستعمرات، اعمال مدیریت و نظارت بر تقسیم اراضی و اجرای قوانین تنظیم‌شده را، ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌دانست؛ لذا، متذکر گردیده بود که اولاً، زمین‌ها باید به تناسب تقسیم شوند و ثانیاً، قوانین مستعمراتی باید آزادی و امنیت شغلی شهروندان را نیز تضمین کند؛ وضعیتی که به نقل آرنیل از چایلد، هلند و اسپانیا به دلیل رعایت نکردن آن در توان نگهداری از مستعمراتشان رو به هزیمت و افول بودند (Arneil, 1994, p.607).

نتیجه‌گیری

با مطالعه مناقشه‌های استعمار در قرن هفدهم و آنچه که در بخش سوم این مقاله در نقد لاک‌شناسان سنتی و کلاسیک انجام شد، روشن می‌شود که فصل پنجم از «رساله دوم حکومت»، قبل از اینکه ناشی از نظریه‌های صرفاً آزادی‌خواهی و معطوف لیبرالیسم به

مفهوم عام آن باشد، تا حد زیادی در جستجوی یک میزان اخلاقی برای اقناع مخالفان استعمار و توجیه کارآمدی استعمار در مستعمرات آمریکایی و رقابت با استعمارگران اروپایی قرن هفدهم است. به عبارت دیگر، با تجزیه و تحلیل داده‌ها این طور استنباط می‌شود که علی‌رغم شهرت لیبرالیسم لاک و مآلاً شهرت دیدگاه لیبرالیستی در توجه خاص به مفهوم آزادی، این مفهوم نیز به لحاظ تاریخی چندان پیراسته از معنای سلطه‌گری و نفی آزادی نیست. در واقع، لاک با شیوه استدلال خود، در برقراری ارتباط بین آزادی و انباشت سرمایه با یک توجیه فلسفی در نمایش اخلاقی و بعضاً دینی از آراء و عقاید خود، توانست به خلأ ناشی از غیراخلاقی بودن و ناکارآمد بودن استعمار در قاره آمریکا پاسخ داده و با جلب نظر بسیاری از صاحب‌نظران معاصر خود به این رویکرد، به نظریه‌های اقتصادی رایج در قرن هفدهم انگلستان سامان دهد:

اول، آزادی محض است که انسان به واسطه خلقت این حق را می‌یابد تا از نعمت‌های خدا و هر آنچه که بر روی زمین قرار دارد، استفاده کرده به بقای خود ادامه داده در روندی خودافزاینده به سلطه بیشتر بر طبیعت و نیز افزودن آسایش و رفاه خود ادامه دهد؛

دوم، آزادی در چارچوب است که اساساً آزادی بدون آن مفهوم خود را از دست می‌دهد. این آزادی بیانگر آن است که انسان تا حدی آزادی دارد که به نظام طبیعت و تولیدات آن لطمه‌ای وارد نسازد؛

سوم، نظارت بر زمین است که در شرایط غیرابتدایی جوامع، جانشین کنترل خودبه‌خودی طبیعت می‌گردد؛

و چهارم، نمادی نسبتاً آشکار از تفکر ویگی لاک (Sreenivasan, 1995, pp.15-18)، و اعتماد وی به جریان انباشت بود. لذا اگر در جریان تولید، انباشت نیز افزوده می‌شد، دیگر مانعی برای محدودیت وجود نداشت و انسان کوشش‌مند و معقول اجازه داشت که بدون هیچ محدودیتی به تصرف اراضی مشترک و نیز تولید بیشتر خود ادامه دهد؛ زیرا از این تولید، دیگران نیز سود می‌بردند که این مسئله نیز با اختراع پول قابل حل بود. به این ترتیب، لاک با طرح یک نظام اجتماعی - سیاسی و اقتصادی غیرایدئولوژیک و به زعم وی متساهل، راهبرد جدیدی را به عنوان بنیاد تجارت و اقتصاد نظام

استعماری نوین آمریکا معرفی کرد که بعدها در انقلاب آمریکا در نامه‌های فدرالیست‌ها و طرح‌های انقلابی‌های ۱۷۷۶م. و نظریه‌پردازان بزرگ آمریکایی چون توماس جفرسون صیقل خورد و در تاروپود قانون اساسی آمریکا هضم شد (Arneil, 1997, p166) و به تدریج فارغ از سوابق تاریخی آن به یک نام جامعه‌پسند «لیبرالیسم اقتصادی» شهرت یافت.^{۱۱}

یادداشت‌ها

۱. بر مبنای آنچه که ویلیام لتوین (William Letwin) در کتاب خود نقل می‌کند، چایلد این کتاب را بین سال‌های ۱۶۶۸-۱۶۷۰م. نوشته است. رک. Arneil, 1996, p.97.
۲. خدا زمین را به فرزندان انسان داده تا مشترکاً از آن استفاده کنند (مزمور: ۱۱۵)، رک. Locke, 1997, 25, pp.285-286.
۳. این گفته چندان بی‌ارتباط با آنچه که لاک در باره جنگ و غیرمنصفانه گفته است، نیست. لاک در آنچه تصریح کرده که غرامت جنگ باید از مال و یا جان متجاوز پرداخت شود، تفاوتی ندارد که این تجاوز در وضع طبیعی و غیر آن صورت گرفته باشد.
۴. [I Timothy] دو کتاب عهد جدید که از نامه‌های پل قدیس به تیماتی محسوب می‌شود.
5. industrious
6. rational
7. for the further studies ref. to: Kramer, 1997 & Velasques, 1998, pp.685-686 & Vallentyne, 1998, pp.200-202.
۸. برای مطالعه مباحث اقتصادی و تجاری لاک در باره پول و افزایش قدرت خرید آن رک. Locke, 1963, pp.1-205.
۹. برای مطالعه مباحث فلسفی کار و مالکیت در این مورد رک. Kramer, 1997, pp.93-318.
۱۰. طرفداران سلطنت مطلقه و محافظه‌کاران مجلس انگلستان، که بعدها خود نیز به توری (Tory) معروف شدند، به مترقی‌ها و طرفداران اندیشه‌های جدید، «ویگی» می‌گفتند.
۱۱. برای مطالعه بیشتر رک. Wood, 1984.

کتابنامه

- Arneil, Barbara (1994), "Trade, Plantation and Property; John Locke And The Economic Defence of Colonialism", *Journal of History of Ideas*, Vol. 55.
- Id. (1996), *John Locke And America*, The Defence of English Colonialism.
- Child, Sir Josiah (1740), *A New Discourse of Trade, Forth Edition*, London: Hodges.
- Glausser, Wyne (1990), "Three Approaches to locke and the Slave Trade", *Journal of History of Ideas*, Vol. 51.
- Holland Rose, J. Editor (1929), *The Cambridge History of the British Empire*, 2vol, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kramer, Matthew H. (1997), *John Locke and the Origins of Private Property; Philosophical Exploration of Individualism, Community and Equality*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Locke, John (1963), "Some Considerations of the Consequences of the Lowering of Interest and Raising the Value of Money, In A Letter Sent to a Member of Parliamant", (1691), In John Locke, *The Works of John Locke*, Vol. 5, Germany: Scientia Verlag Aalen.
- Id. (1997), *Two Treatises of Government*, Edited with an Introduction and Notes by Petter Laslett, Cambridge: Cambridge University Press.
- Millward, J.S. Editor (1961), *Seventeenth Century: Portraits and Documents*, Hutchinson Educational LTD.
- Mun, Thomas (1930), *A Discourse of Trade from England unto the East-Indies: Answering to diverse objections which are usually made against the same* (1621 F.Ed.), New York: The Facsimile Text Society.
- Id. (1949), *England's Treasure by Foreign Trade or the Balance of our Foreign Trade Is the Rule of our Treasure* (1628 F.Ed.), Oxford: Basil Blackwell.
- Sreenivasan, Gopal (1995), *The Limits of Lockean Rights in Property*, Oxford: Oxford University Press.
- Vallentyne, Peter (1998), "Review of John Locke and the Origins of Private Property Philosophical Exploration of Individualism, Community and Equality", by Matthew H. Kramer, *Ethics*, Vol. 109, No. 1.

Velasques, Eduardo A. (1998), "Review of John Locke and the Origins of Private Property Philosophical Exploration of Individualism, Community and Equality", By Matthew H. Kramer, *American Political Science Review*, Vol. 92, No. 3.

Wood, Neal (1984), *John Locke and Agrarian Capitalism*, London and Berkley: University of California Press.

